

دانش

سال دوم - شماره چهارم

تاریخ انتشار اسفند ۱۳۲۹ - مارس ۱۹۵۱

بقلم آقای بهاء الدین بازارفناد
دکتر در حقوق و علوم سیاسی و فلسفه

عقاید مذهبی قدیم در قاره امریکا

هنگامیکه انسان سفید پوست در قرن شانزدهم قدم بقاره امریکا گذاشت دیده شد که نظائر مذاهب ماقبل تاریخ قاره قدیم در آنجا رواج دارد و ملاحظه گردید که در بعضی از عادات و آداب و رسوم مذهبی از حیث اصول تشابهی عجیب مابین مذاهب ساکنین امریکای قدیم با قاره قدیم موجود است که بهیچ وجه نتوان آنرا حمل بر تصادف و اتفاق نمود. ملاحظه این تشابه اصولی تاچندی موجب حیرت محققین در فلسفه مذهب و تاریخ گردید و تا بسامروز نیز این مشکل هنوز حل نشده که چگونه این عقاید مذهبی قاره قدیم بقاره جدید سرایت کرده قدر مسلم آن است که در ازمینه قدیم نحوه ارتباطی بین دو قاره قدیم و جدید برقرار بوده و بعدها قطع گردیده است و در این باب دو فرضیه معمول است یکی آنکه قاره آسیا از بغاز بیرینگ^۱ در انتهای شرقی خاک سبیری تا اسکا اتصال داشته و بعدها جدا شده و بصورت بغاز درآمده و یا آنکه در ابتدا بغاز بوده معینا مهاجرت هائی از آسیا با امریکا انجام گرفته و تمدن قاره قدیم از آسیا بقاره امریکا سرایت کرده. فرضیه دوم آن است که محل فعلی اقیانوس اطلس خشکی بوده و قاره اروپا بقاره امریکا اتصال داشته و بعدها آنجا را آب فرا گرفته و دو قاره را از یکدیگر جدا کرده است. البته هیچ يك از این دو فرضیه بشیوت نرسیده است ولی از اینکه در ازمینه قدیم رابطه بین این دو قاره برقرار بوده حرفی نیست.

Bering - ۱

باقبول فرضیه اول مشکل است بتوان تصور کرد که چگونه از طریق شبه جزیره پهناور الاسکا که همیشه ملو از برف و یخ میباشد و تا چندی قبل قابل سکونت نبود ممکن بوده است با امریکای جنوبی و مرکزی و مکزیک که مرکز مذاهب عمده قاره قدیم است رابطه برقرار باشد و این مهاجرت ها انجام گرفته یعنی اقوامی بتدریج از آنجا بجنوب قاره جدید سرزیمو شده باشند. البته اقوام سرخ پوست امریکائی از حیث نژاد و بعضی از خواص بشره و قیافه تنها شباهتی با نژاد مغول دارند و بعقیده بعضی از نژاد شناسان ریشه نژاد سرخ پوست از نژادهای مغول آسیائی قاره قدیم است. قبول فرضیه دوم نیز خالی از اشکال نیست و هیچ نوع دلیل علمی یا تاریخی بر صحت آن وجود ندارد. بنا بر این چگونه این نوع عقاید از قاره قدیم بقاره جدید سرایت کرده درست معلوم نیست. بعضی از مورخین حدس میزنند که مهاجرتهای آسیائی از باب بیرنگ محتمل است در حدود پانزده هزار سال پیش انجام گرفته باشد. در هر حال جزئیات عقاید و رسوم مذهبی نیمکره غربی امروز معلوم گردیده و حتی در بسیاری از موارد خصوصیات آن روشن تر از عقاید و مذاهب قدیم نیمکره شرقی است بسیاری از نکات و رموز مذاهب قدیم نیمکره شرقی مبهم است در حالیکه مذاهب عمده قدیم نیمکره غربی روشن میباشد و اطلاع از اصول مذاهب عمده ایشان جالب توجه است. مذاهب مزبور را در ذیل دو عنوان شرح میدهم: اول مذهب ازتکها^۱ دوم مذهب اینکاها^۲ و این دو شعبه مهمترین شعب مذاهب قدیم قاره جدید بوده و بدو امپراطوری بزرگ و تمدن در آن قاره تعلق داشته که اولی در مکزیک و دومی در خاک پرو و امریکای جنوبی بوده است

۱- مذهب ازتکها - در میان قبائل مقیم امریکای قدیم طایفه ازتک مقیم مکزیک از لحاظ مذهب بیش از سایر مردم قاره جدید ترقی نموده اند و مذهب ایشان چنین بنظر میرسد که بیش از سایر مذاهب معمول در آن قاره مرحله تکامل را پیموده اند زیرا عقاید و رسوم مذهبی ایشان جامع تر از سایرین بنظر میرسد. این طایفه معتقد بوجود چند خدا بوده و یک دستگاه سلسه مراتب «هیرارشی»^۳ متشکل مذهبی با عده کثیری پیشوایان مذهبی در تحت یک سلسله تشکیلات منظم بوجود آورده و سالیان دراز واجد چنین تشکیلات میسوط مذهبی بوده اند و هنگامیکه سفید پوستان اروپائی در قرن شانزده قدم بخاک امریکا گذاشتند مذهب ازتک قویاً تحت اداره این تشکیلات مذهبی بود. در نتیجه تحلیل دقیقی که از عادات و رسوم این قوم بعمل آمده معلوم شده است که سیر عقاید ایشان ناشی از دو منبع بوده و واجد دو جنبه میباشد یکی جنبه اعتدال و ملایمت و طریق انسانیت و دیگر جنبه خشونت. در آغاز عقاید و رسوم مذهبی ایشان جنبه ملایم و معتدل داشته ولی بعدها برور آمیخته به خشونت و درنده خوئی گردیده و تقریباً تاریخ آن سیری مشابه سیر مذهب مسیح داشته که از ابتدا جنبه ملایمت و اعتدال و مخالفت با تجمل و سختی داشت ولی در قرون وسطی بعد اهلای توحش و سختی و خشونت گردید و منتهی بروج تعقیبات مذهبی (انگریسیون) و زنده سوزانیدن متهمین بکفر و زندقه و انجام مجازاتهای خلاف اصول انسانیت گردید. شواهدی در دست است که جمعیت ازتکها

در اصل و آغاز معتقد بتوحید بوده اند و بعدها طریق شرك پیش گرفته و دارای پانتئون ۱ یا معبد خدایان گردیده اند ولی همان خدای اعظم که در دوره عقیده بتوحید بآن معتقد بوده اند بدوره شرك نیز انتقال یافته و باقی مانده است. در قرن شانزدهم معتقد بوجود سیزده خدای عمده و درجه اول بوده و در حدود دو بیست خدای کوچکتر داشته اند. میتولوژی یا تاریخ اساطیر این قوم از چهار دوره مشخص در ادوار گذشته حکایت میکند و میگوید که در پایان هر یک از این



ادوار انسان و تمدن انسانی تخریب شده و از میان رفته و مجدداً بقایای انسان از آن دوره تمدن را از سر گرفته و زندگی را بر پایه تمدنی عالی تر گذاشته و حیات جدید بشر را از نو آغاز کرده اند.

تعداد معابد این قوم خیلی زیاد بوده بطوریکه در یک شهر که سیصد هزار جمعیت داشته متجاوز از ششصد معبد وجود داشته است یعنی اگر نصف جمعیت را کودکان و پیران حساب کنیم برای هر دو بیست و پنجاه نفر یک معبد وجود داشته است برای کاهنان و روحانیان که عنوان مراقبین معابد و خدایان را داشته اند خانه های مخصوصی ساخته بودند. معابد ایشان بشکل هرم و دارای طبقات متعدد و همه از سنگ ساخته شده و بیک توده سنگی شبیه بوده. در هر طبقه اطاقها محصور بیک دلان یا سرسرای محیطی بوده که از آن سرسرای مار پیچ طبقه بالاتر صعود میکرده اند و البته لازمه صعود بطبقات فوقانی این ساختمان آن بوده که چند دور در این سرسراها بدور بنای معبد چرخ بخورند و بدین طریق تمام مردم شهر می توانستند جریان تشریفات مذهبی و مراسم دینی را از فواصل بعید تماشا کنند و مقصود از ساختن معبد بشکل مخروطی همین بوده که عموم مردم شهر و نقاط اطراف شهر تا درجه ی در میان اسم شرکت کرده باشند. در رأس معبد یعنی در آخرین طبقه فوقانی یک محراب یا جایگاه مقدس وجود

داشته که در جلو آن سنک مخصوص محل قربانی در وسط دو آتشگاه نصب شده بود در روی دو آتشگاه آتش جاودان همیشه در تحت مراقبت کاهن مخصوصی روشن بوده و از خاموش شدن این آتش جلوگیری میکردند. مقایسه همین مرسوم با وستای ۱ روم و آتشگاههای معابد زردشتی در ایران قدیم جالب توجه میباشد و مسلماً نمیتوان این معمول و سایر رسوم مذهبی ایشانرا که در سطور آتی ذکر خواهد شد نتیجه تصادف و توارد دانست چون تعداد معابد خیلی زیاد بوده بعضی از شهرها در شب بواسطه وجود این آتشگاه های بالای معابد کاملاً روشن بوده است. اعمال و تشریفات مذهبی عمومی بوده و جنبه خصوصی نداشته بسیاری از مراسم و تشریفات ملایم و نشاط آور و توأم با سرور و شادی بوده و معدودی از آن مراسم حزن انگیز بوده است. هر يك از معابد بوسیله هدایا و عطایا و موقوفات و محصول و عایدات املاك موقوفه بر آنها اداره میشده و مازاد عایدی هر معبد باید در طریق خیر مصرف شود و بدین طریق از غنی گشتن روحانیون جلوگیری بعمل میآمد (مقایسه شود با رسم وقف املاك بر معابد در مذاهب دنیای قدیم) خدای بزرگ این قوم مظهر آفتاب و به تزلزل و تله بود که ۲ موسوم بوده از تحقیقاتی که بعمل آمده شواهدی در دست نیست که در ازمنه قدیم که مذهب این قوم بالنسبه معتدل و ملایم بوده است قربانی نفس انسانی برای این خدا معمول باشد و متحمل است که چنین رسم بعدها شایع گشته باشد. بعدها که مذهب ایشان صورت خشونت گرفت چنین معمول شد که در هر سال يك نفر انسان را قربانی این رب التوع نمایند این عادت از قرن چهارده میلادی ببعده در میان ایشان معمول گشت. شخصی را که باید قربانی شود یکسال قبل از روز قربانی از میان خود بر میگزیدند و در خلال سال ویرا بدین طریق برای قربانی تهیه میکردند که عالی ترین درجات احترام را بعنوان نماینده بزرگترین خدایان درباره وی معمول میداشتند. برای این شخص يك زندگی سراسر تجمل و استراحت فراهم میشدند و چهار دوشیزه زیبا بروی میگماشتند تا تمام حاجات شهوانی او را مرتفع نمایند. روزیکه برای تکمیل و انجام مراسم قربانی مقرر شده بود شش کاهن هادی تشریفات مقدماتی شده در جلو جمعیت در کوچه ها حرکت میکردند و تمام جمعیت شهر بدنبال ایشان در حرکت بودند پس از گردش در کوچه های شهر وارد معبد شده سرسراها را آهسته و باوقار پیموده در طبقه فوقانی جلوسنک قربانگاه توقف میکردند آنگاه با مراسمی وحشت آور و با هیبت و ابهتی خاص پنج نفر از کاهنان مزبور که ملبس بلباس سیاه بودند آن شخص را روی سنک مذبح که کمی معذب بود به پشت میخواستند چهار نفر از ایشان دو پا و دو دست او و پنجمی سر او را نگاه میداشتند پس کاهن بزرگ که ملبس بلباس سرخ بود تیغ مخصوص قربانی را بی حرکت بالای سر خود قرار داده بایک ضربت شدید سینه برهنه آن شخص را میشکافت و قلب پاره مقتول را که هنوز در ضربان بود بیرون آورده با آفتاب و بجمعیتم نشان میداد و سپس آنرا پایی بت میانداخت پس از آن جسد مقتول را برای اکل از طرف عموم در ضیافتی که پس از این مراسم بر پا میشد تهیه میکردند و بهر کس و لوسهم ناچیزی و مختصری و ذره ای از بدن این قربانی میرسید که آنرا بخورد.

این شیوه کانیبالیسم^۱ یا آدم‌خواری نیز از دنیای قدیم با نجا سرایت کرده و بطوری که میدانیم شبیه یکی از شمانتر مذهبی مسیح موسوم به اوکاریست^۲ یا عشاء ربانی است که عبارت باشد از مراسم شکر گزاری یا ضیافت و شاه عیسی مسیح که در اصل وریشه همان کانیبالیسم بسوده و در مذهب مسیح صورت اعتدال و نمایش کانیبالیسم یعنی جنبه سمبلیک^۳ بسا نمایش شعار را بخود گرفته. تفسیر این رسم مذهبی که در میان مسیحیان بیاد مسیح معمول است چنین میباشد که مسیحیان معتقدند که مسیح بخاطر رستگاری مردم از این جهان رخت بر بسته و در این مراسم خون و جسد مسیح یکدیگر ملحق میشود. در این مراسم مسیحیان نان و شراب صرف میکنند نان نشانی از جسد مسیح و شراب نشانی از خون مسیح است و معتقدند که چون خون مسیح و جسد مسیح را بخورند در بدن ایشان این دو عنصر یکدیگر پیوسته روح مسیح در ایشان تجلی میکند و پاک و طاهر میشوند و نیز بدین طریق از فساد کاری مسیح در راه رستگاری ایشان شکر گزاری کرده اند. اصطلاح اوکاریست به مفهوم وحدت روحی با خدای واحد و هم بمعنی مراسم شکر گزاری استعمال شده است.

بعقیده بعضی از محققین چنین بنظر میرسد که رسم آدم‌خواری که در مذهب از تک معمول بوده از عادات آدم‌خواری قدیم ایشان سرچشمه گرفته و محتمل است که در او زمانه قدیم بطور کلی در میان این قوم معمول بوده و بعدها که تمدن ایشان مرحله تکامل پیموده آن رسم موقوف شده و تنها برای حفظ شعار و سنت این رسم قربانی سالیانه باقی مانده باشد. نگارنده حکایاتی را بخاطر دارد که برای مقایسه در طرز تفکر ملل مختلف در امکانه مختلف جهان و طرز تشابه فکری اقوام بشری سزاوار میدانند که آنرا در اینجا نقل نماید. این حکایت مربوط بایران است و در حدود بیست سال پیش از یکی از معرین شیراز شنیده شده که وی مدعی صدق و واقعیت آن بوده و الهدهده علی الراوی: در قسمت جنوب و مغرب فارس کوهستانهایی است صعب العبور و در آن طوایفی ساکن هستند که سالیان دراز از تمدن جدید فاصله دارند و همچنین مردم دهاتی که در آن نواحی و درو راه کوهستانهای مزبور ساکنند دارند بواسطه فقدان راه های شوسه و قطع ارتباط منظم باشهرها دارای بعضی رسوم بدوی میباشدند. نقاطی در فارس هست که مؤسسات دولتی و مأمور دولت و افکار جدیده مطلقاً بدان نقاط راه نیافته. بعضی از این طوایف هنوز آداب و رسوم عهد قدیم و غالباً بدوی را دارا میباشدند از آنجمله است طوایف بویراحمندی و قسمتهائی از مسمنی و امثال آن. دوست ما حکایت میکرد که چند سال قبل (که بدین طریق تاریخ وقوع این قضیه در صورت صحت متلا به ۲۵ یا ۳۰ سال پیش میرسد) در یکی از نواحی مزبور ما بین ساکنین دو قریه نزدیک اختلاف و رقابت افتاد. در نزدیکی یکی از این دو قریه امامزاده ای وجود داشت که زیارتگاه و حاکم قضائی بر امور و دعاوی بین افراد قریه بود. یعنی اهالی آن قریه برای حل و عقد امور و قطع و فصل دعاوی بین یکدیگر که اتیان سوگند آخرین مرحله حل و فصل آن بود بدین امامزاده رجوع میکردند چنانکه این رسم هنوز در دهات جنوب معمول است و قسم آخرین وسیله حل و فصل دعاوی

میباشد و حتی در نقاطیکه ژاندارم یا احياناً بخشدار نیز موجود میباشد مردم ترجیح میدهند که برای حل و فصل دعاوی بین خود بامزاده و سوگند رجوع نمایند تا بژاندارم و بخشدار . قریه دوم که در چند میلی قریه اول واقع شده بود اتفاقاً فاقد امامزاده بود و مردم آن ناچار بودند که برای حل و فصل دعاوی بین خود بقریه اول بروند . چون بین ساکنین دو قریه چندی ایجاد خصومت و رقابت شده بود ریش سفیدان قریه جلسه کرده اظهار داشتند که برای ساکنین قریه موجب وهن و سرشکستگی است که فاقد امامزاده و در ایام مورد محتاج بقریه مجاور باشند لذا بمشورت پرداخته تصمیم گرفتند امامزاده ای برای خود بوجود آورند سپس بچستجو برخاسته سراغ نمودند که در مسافتی بعید در یکی از دهات سیدی بشام سید حسن زندگی میکند که معلم اطفال و هم دعانویس و نامه نویس است . پس دو نفر از میان خود برگزیده ایشان را نزد سید فرستادند و بوی وعده دادند که وی در قریه ایشان زندگی بهتری خواهد داشت و او را دعوت بقریه خورد نمودند . سید را بدینجا نقل مکان دادند . در مسکن جدید برای سید بهترین وسائل زندگی را که در خور امکان ایشان بود فراهم کردند و اغذیه گوناگون و البسه نیکو بوی دادند . سید در زمان حیات زیارتگاه مردم ده شد . دست و پای او راهمه روزه میوسیدند و خاک پایش را توتیای چشم نموده حد اکثر حرمت را در بساره وی قائل بودند . سید در منتهای ناز و نعمت و عز و احترام میزیست و از آتشده خود بی خبر بود تا ماه محرم و روز عاشورا فرارسید رؤسا و ریش سفیدان قریه از صبح جمع آمده مقدمات نقشه را که از چندی قبل تهیه کرده بودند فراهم نمودند . یکی از اهالی قریه لباس شمر پوشید و با خنجر بران خود را مجهز کرد و مقارن ظهر عاشورا چند تن در اطراف مسکن سید گرد آمدند . شمر با خنجر آخته بسید نزدیک شد سید ابتدا مطلب را مزاج پنداشت ولی بوی اظهار داشتند که چون اهالی این قریه فاقد امامزاده میباشد بشهادت آقا احتیاج مبرم دارند و چاره جز شهادت ایشان نیست وقتی آقا مطلب را جدی دید بعجز و الحاح بر خاست ولی مؤثر نینتاد و شمر ساختگی سر امام ساختگی را از تن جدا ساخت و خون آن سید مظلوم را بر ریخت . سپس لباس او را قطعه قطعه و بین اهالی تقسیم نمودند و هر قطعه و پارچه را یکی از افراد قریه بعنوان وسیله انجام مراد و حاجت نگاه داشت و مادران آنرا در جوف دعا گذاشته بجهت سلامتی در گردن کودکان خویش آویختند . آنگاه آقا را با گریه و زاری و عزاداری و تشریفات لازم دفن نموده قبره و بارگاهی بر روی مقبره ایشان بنا کردند و بدین طریق امامزاده حسن را بوجود آوردند . چون متجاوز از بیست سال است که از تاریخ شنیدن این حکایت گذشته نویسنده نام آن قریه را در نظر ندارد تا بتواند محل مشخص آنرا بگوید ولی از اینکه در هر دهه یا قریه ایران غالباً یک یا چند امامزاده وجود دارد از اطمینان مسلم است قتل یا مسموم نمودن بسیاری از اشخاص که در زیر این بقعه های امامزاده مدفون میباشد نیز در غالب تواریخ مسطور و یا در هر محل بین مردم شایع است . از اینجامیتوانیم استنباط کنیم که ولو آنکه تمام جزئیات حکایت فوق مفروض بصحت نباشد شکی نیست که غالب یا بعضی از این اشخاص را که شاید از مقدسین یا متصوفین بوده اند بطریقی بقتل رسانیده اند و بعدها بر مقبره ایشان

بقعه و بارگاه ساخته شده تاریخچه صحیح غالب این امامزاده ها درست و روشن و معلوم نیست و دیده تواریخ مسطور نشده حتی حکایات عجیب و غریبی نیز در مورد بعضی از آنها در افواه و السینه شایع است. مقصود از ذکر حکایت فوق و بیان توضیحات بالا مقایسه عقاید و رسوم مذهبی ملل و وجوه تشابه مذاهب مختلف و درک فلسفه و کشف ریشه معمولات و رسوم مذهبی است. اکنون بدینالیه مطلب در باب مذهب قوم ازتك بر گردیم. یکی از خدایان قوم ازتك که مردم ازتك بیش از سایر رب النوعها از وی ترس و واهمه داشتند و هم او را تسکین دهنده آلام و اسقام میسرده اند خدای جنك است موسوم به هویتز یلو پوتچلی^۱ که خدای حامی دولت نیز بوده است. وی را در معابد با تصاویر خیالی عجیب و غریب نمایش میدادند معابد این رب النوع خیلی بزرگ ساخته شده و نحوهی مجلل ترین شده بود و سنک قربانی باند و بزرگی در آن قرار داده بودند زیرا این رب النوع قربانی انسان را بتعداد زیاد تقاضا داشته. بیشتر قربانیان وی محبوسین و اسرای جنگی بوده اند. قبائل ازتك برای انجام این قربانیهای پیمانی با یکی از قبائل دوست و صلح جوی همسایه متقدم میکردند که سالی یکمرتبه افراد هر دو قبیله در محل معینی با یکدیگر روبرو شوند و تنها بمنظور بدست آوردن اسرای جنگی از دو طرف برای انجام قربانیها بجنك و ستیز پردازند.

یکی دیگر از خدایان مهم و محبوب این قوم خدای هوا و تجدید کننده حیات و تولد بوده موسوم به کوئترال کوتل^۲ این رب النوع تقاضای قربانی نفس انسان را نداشته و ریاضت را تشویق مینموده. وی را چنین توصیف میکردند که بسیار خوشگل است قامتی بلند دارد سفید پوست و دارای موهای سیاه است. اوصاف این رب النوع مطابقت میکند با اوصافی که در مذاهب دنیای قدیم در نیمکره شرقی برای ازیرتس^۳ و آتیس^۴ و تموز^۵ و آپولو^۶ قائل بوده اند. مردم ازتك معتقد بودند که هنگامیکه این رب النوع با مردم در روی زمین بسر میبرد فن حکومت و زمامداری و استعمال فلزات و علم کشاورزی را ب مردم روی زمین آموخته و دوره ای که وی با مردم بسر میبرده قرن طلایی از فکرها شمرده میشود. و نیز معتقد بودند که این رب النوع روزی نزد انسان بر میگردد (مقایسه شود با عقاید مذهبی در بعضی از ادیان معاصر که معتقد بر جمت یکی از مقدسین یا بزرگان مذهب یا یکی از ائمه یا یکی از پیغمبران بنام ظهور بیاشند) وجود همین عقیده در میان مردم ازتك راه را برای پذیرفتن کورتز^۷ مهاجم اسپانیولی که سفید پوست و صاحب موهای سیاه بود و دو اوایل قرن شانزده وارد خاک امریکا شد و بالاخره امپراطوری ازتك را برانداخت باز نمود و اعتقاد بر جمت فدای هوا و حیات باعث نفوذ و پیشرفت کورتز گردید.

اگر بویوتکوتلی^۸ رب النوع آتش یکی دیگر از خدایان مهم این قوم بود. در مراسمی که برای این رب النوع انجام میشده نوعی شعار و علامات (سمبلیک) که نشانی از قربانی است ملاحظه میشود. در مراسم مربوط باین رب النوع مجسمه خمیری از این خدا را بر

۱- Huitzifopitcli ۲- Quetzalcoatl ۳- Osiris ۴- Attis ۵- Tammuz

۶- Apollo ۷- Cortez ۸- Nihhtcutli

سر چوبی صلیبی شکل نصب میکنند (در باب استعمال صلیب و نصب مجسمه بالای صلیب مقایسه شود با علامت صلیب و نصب مجسمه عیسی بالای صلیب در مذهب مسیح) پس جمعیت بدور آن جمع شده جوانان از این چوب بالا می‌رفتند و آن مجسمه را قطعه قطعه نموده میان مردم پخش میکردند و بدینوسیله مردم در این شعائر مقدس مذهبی شرکت مینمودند .

سیوکواتل^۱ از ربه^۲ النوههائی است که در عید تمیید اطفال مورد ستایش قرار میگرفت . شوهرش تلالوک^۳ خدای باران بوده . يك الهه بنام ربه^۴ النوع عشق نیز داشته‌اند که آنرا با مراسمی که تا درجه‌ای محرك شهوت بوده است ستایش میکردند ولی بطور کلی مجرد و عزوبت در میان مردم ازتک مورد احترام بسیار بوده است .

کاهنان که تعداد ایشان خیلی زیاد بوده بطبقات منظم سلسله مراتب تقسیم شده بودند و هر طبقه وظائف مخصوص بخود را انجام میدادند از قبیل انجام مراسم قربانی ، نگاهداری دفاتر ثبت تواریخ ، توجه از آتشگاه‌ها و دیگر سر پرستی تعلیم و تربیت جوانان . در رأس تمام کاهنان و روحانیان دو کاهنی بزرگ قرار گرفته بودند که از حیث رتبه مساوی و از لحاظ اقتدار فقط تابع امر شاه بوده اند . کاهنان کوچکتر در تحت مقررات شدید در مدت انجام خدمت بخدایان باید در معبد‌ها بسر برند . در میان این طبقه قوانین مذهبی سخت معمول بوده و از آنجمله است آئین توبه ، احیا و شب زنده داری ، وضو ها و غسل ها ، روزه و دعا و نماز . در هر شبانه روز چهار مرتبه نماز میگذاشتند (مقایسه شود با رسم تسنن در اسلام که پنج مرتبه نماز میگذارند : صبح ، ظهر ، عصر ، مغرب ، عشاء و بارسم تشیع که معمولاً سه مرتبه نماز میگذارند) سه مرتبه در روز و یکمرتبه در خلال شب . هنگامیکه این کاهنان مشغول انجام خدمت خدایان نبودند یعنی مرخصی داشتند مجاز بودند که اگر مایل باشند خارج از معبد با زوجه و خانواده خود بسر برند ولی بسیاری از ایشان مجرد و عزب بودند . حس انجام وظیفه در میان ایشان بحد مبالغه رسیده بمرحله فاناتی سیسم یعنی تعصب افراطی^۳ و بعضی اوقات بمرحله حمله های هیستریک و حمله های تشنجی میرسید . آزادی در امور شهوی و عدم جلوگیری از شهوات نفسانی مورد نفرت ایشان بود . روحیه کف نفس راتشویق و تقویت نموده و بمراحل عالییه رسانیده بودند و از آنجا ریاضت های سخت و شدید در میان ایشان معمول بوده و بدینصریق مقدس واقعی بسیار در میان آنان بوجود آمده است .

تعلیم و تربیت در دست گروهی مخصوص از کاهنان بوده است . کاهنان اناث علم خانه داری بدختران میاموختند و پسران را کاهنانی که مأمور توجه معابد و نگاهداری آتش آتشگاه‌ها بودند . علم هیئت و اصول فن حکومت و فنون معملی قدیم و رسم الخط یا هیرو گلیف ازتک^۴ تعلیم میدادند . انضباط اخلاقی در میان ایشان بسیار شدید بود و عالی ترین ملکات اخلاقی را بچوانسان تلقین میکردند . به پسران تعلیم میدادند که باید صلح جو و دوستدار آرامش و صالح باشند صدمات و جراحات را با تواضع و فروتنی و تسلیم تحمل نمایند . خیر خواه باشند و صدقه دهند . متکی بعشق خدا و ترحم خداوند باشند . چون این شاگردان بسنی

میرسیدند که باید وارد جهان اجتماع شوند آنان را باتشریفات عظیم از خاتمه خارج کرده وارد اجتماع میکردند و بسیاری از ایشانرا بر حسب توصیه کاهنان بر حسب لیاقت و استعدادی که در دوره تربیت بروز داده بودند بیست‌های بزرگ سیاسی میگماشتند.

اداره امور کلیه قربانیا نیز بعد کاهنان بود. در میان جماعتی از این قوم که تعداد کاهنان کمتر و محدود بود قربانیهای نفس انسانی نیز محدود تر بود و با اصلا وجود نداشت و مانند او کاریست مسیحیت تنها جنبه سبلیک را داشته است ولی هر جا که دستگاه کاهنان وسیع تر بوده قربانیا و تشریفات و مراسم آن نیز بیشتر و مفصل تر بوده است. نوعی تصلیب سمبولیک^۱ (یعنی طریقه چهار میخ و کوبیدن جسد با چهار میخ بر بالای چوبی بشکل صلیب) نیز در میان قبایل از تک معمول بوده است. مسیحیان اعتقاد قربانی کردن نفس انسان را بطریق سمبولیک و استعاره بوسیله ادعیه و اذکار و انجام اعمالی ساده که نشانی از قربانی است بموقع عمل میگذازند. در اسلام بجای قربانی نفس انسان در روز عید اضحی شتر یا گاو و گوسفند را ذبح میکنند و این رسم نیز یکنوع روش سمبولیک و استعاره از قربانی نفس انسان است چنانکه در حکایت ابراهیم پیمبر یهود آمده که خواست فرزندش اسمعیل را در راه خدا قربانی کند و خداوند بوسیله یکی از فرشتگان گوسفندی را برای ذبح بجای اسمعیل فرستاد و این خود نشانی از رسم قربانی کردن نفس انسان در مذاهب قدیمه دنیای قدیم است. در مراسم او کاریست مسیحیان نیز در قدیم چنین معمول بود که مجسمه و شبیهی از عیسی مسیح از خمیر پخته ساخته میخوردند. در میان قبایل از تک گاهی بندرت شکنجه قبل از قربانی نیز معمول بوده و شاید منظور از شکنجه آن بوده است که لیاقت شخص مورد قربانی را برای شهادت و قربانی شدن که در نزد ایشان عملی مقدس بوده است آزمایش کنند. بقیده ایشان ربه النوعها تقاضای قربانی از جنس زنان و رب النوعها تقاضای قربانی از جنس مردان دارند. تلالوک خدای باران در هنگام خشک سالی انتظار و قربانی کودک را از قبیله داشته. برای این نوع قربانی کودکان شیر خوار را از والدین مشکوک بازور میگرفتند و یا اینکه کودکان اشخاص فقیر را خریداری میکردند.

اقرار بگناهان و بخشش و آموزش نیز در میان ایشان معمول بوده (مقایسه شود بارسم کنفیسور یا اقرار بگناهان در حضور کشیش در مذهب مسیح) و مراسم آن تحت نظر و دستور کاهنان انجام میشده عمل توبه و عمل آموزش و بخشش در میان این قوم بجای مجازات قانونی بکار میرفته. جرمی که مرتکب بدان اقرار کرده و کفاره آن داده میشد در صورت تکرار جبران ناپذیر و غیر قابل شفاعت تلقی میشد لهذا هر مردم معمولاً فقط یک مرتبه آنهم در آخر عمر اقرار بگناهان خویش مینمود پس از مرگ به جسد مرده لباس رب النوعی را میپوشانیدند که مرده از جهت پیشه و حرفه بوجهی بدان رب النوع انتساب داشته است و بعد جسد را در قطعات کاغذ بعنوان طلسم می پیچیدند تا از شر شیطان محفوظ باشد (مقایسه شود بار سوم مصریان قدیم) سپس آنرا میسوزانیدند. اگر شخص متوفی مردی ثروتمند بود تعداد کثیری از غلامان او را

برای اینکه همراه وی باشند قربانی میکردند - پس از سوزاندن جسد مرده خاکستر آنرا جمع کرده در ظرفی میریختند و با احترام در خانه نگاه میداشتند. بعقیده ایشان در دنیای آینده و حیات آتی افراد شریر و بدکار در مکانی که ظلمت ابدی وجود دارد کفاره گناهان خود را خواهند داد و بعکس نیکان نیز اجر نیکی خویش را میرند معدودی که بسبب امراض مشخص و خفاش ترك حیات گفته اند و مرك ایشان سببی جز بیماری نداشته حیات پس از مرك رادر جهانی که آرامش و رضایت و تن آسائی حکم فرماست بسر میرند جنگجویانی که در جنگ کشته شده بودند و کسانی که قربانی شوند بفوریت منتقل با قتاب میشوند و در آنجا خانه مخصوصی که جایگاه عیش و آواز است بایشان داده میشود و چندی بعد به بهشت منتقل میشوند که کشور گلها و نعمات و پرندگان است و در آنجا انواع تجملات و وسائل آسایش انسانی و آنچه را که آن شخص تقاضا دارد بوی عطا خواهد شد (مقایسه شود با عقیده حیات پس از مرك و عقاید مربوط به عالم آخرت و بهشت و جهنم در مذاهب دنیای قدیم و مذاهب معاصر)

در بسیاری از موارد در مذهب ازتك تعلیماتی درست مشابه تعلیمات مذهب مسیح و بعضی مذاهب دیگر دنیای قدیم دیده میشود مثلا در مراسم مذهبی نام گذاری کودکان در میان قبیله ازتك اعمال و افعالی مشابه مراسم تمیید مسیحیت دیده میشود بدین طریق که لبان و سینه کودک را با ترشح قطرات آب تر و از خداوند استقائه میکردند تا گناهانی که قبلا از خلقت جهان نصیب این کودک و در حساب وی منبذور گردیده است از وی خلع و گرفته شود (مقایسه شود با عقیده جبر در مقابل اختیار در دنیای قدیم و عقیده اینکه سر نوشت هر فرد بشر قبلا در عالم ازل تعیین شده است لذا انسان واجد اختیاری نیست) ذیلا چند فراز از نوشته‌جات و ادعیه و اذکار این قوم بجهت مقایسه با تعلیمات مسیحیت و یهود و اسلام ترجمه و نقل میشود:

- ۱- برهنه را بیوشان و گرسنه را غذا ده بهر قیمت و مشقتی که برای تو تمام شود
 - ۲- بیماران را عزیز دار زیرا ایشان مظاهر تجلی پروردگارند
 - ۳- آنکس که در صورت زنی خیره شود با چشمان خویش مرتکب زنا گشته است
 - ۴- خدایا از خرمن کرم و منبع بخشش خویش سهمی با عطا فرما چرا که ما بخودی خود و با استمداد ذاتی خویش لایق اخذ آن نیستیم
- از مواعظ و ادعیه فوق میتوان تا درجه‌ای بتمدن این قوم و ترقی سطح اختلافات در ایشان پی برد ولو آنکه بعضی از رسوم عهود و حشت قدیم مانند قربای نفس انسان راهنوز حفظ کرده بودند.

در شماره دیگر خلاصه‌ای در عقاید مذهب اینکا که متعلق بامپراطوری اینکا است و ساکنین مقیم پرو در امریکای جنوبی بوده است و همچنین خلاصه تاریخی از چگونگی انقراض هر دو قوم و مذهب بدست اسپانیولیاها ذکر خواهد شد.